

نقش نگاه توحیدی در پیشرفت عدالت محور

سیدمجید اشکوری

مفهوم کمال

هر کاری که انسان انجام می‌دهد، نمی‌تواند خالی از هدف خاصی باشد. همه‌ی اهداف و اغراض مستتر در افعال و رفتار انسان، ریشه در جلب منافع و دفع ضرر دارند و انگیزه‌ی حرکت او هم نوعی بیم و امید به آثار حاصل از هر یک نسبت به هدف و مقصد او می‌باشد. وقتی گفته می‌شود هر نوع حرکت انسان برای جلب منفعت و یا دفع ضرر است، این امر در واقع مبین این است که فرد با جلب منفعت، به دنبال کسب نوعی افزون‌خواهی و همراه با دفع ضرر، در پی رهایی از نوعی کمبود و نقص می‌باشد؛ به عبارت دیگر انسان در هر وضعیتی که قرار دارد، همیشه طالب آن است که در وضعی بهتر و بالاتر از آن قرار بگیرد و به نوعی به «کمال» و رهایی از نقص برسد.^۱

تفاوت کمال با تمام

همان‌گونه که گذشت کمال از نظر لغت به معنای کامل شدن و رفع نقص و کمبود است؛ اما بین کمال یافتن و تمام شدن تفاوتی است که شهید مطهری در این زمینه می‌فرماید:

تحقق پیشرفت عدالت‌محور، نیازمند حرکت جمعی جامعه و نائل آمدن آن به درک صحیحی از کمال و رابطه‌ی آن با نگاه توحیدی است؛ چرا که یکی از ویژگی‌های اساسی انسان، غایت‌گرایی و حرکت به سمت هدف مطلوب و قدم نهادن در فضایی بهتر می‌باشد؛ لذا توجه به بحث مفهوم کمال، ویژگی‌های آن و شیوه‌ی دستیابی به آن و... از جمله مواردی است که هر جامعه‌ای را که قدم در مسیر پیشرفت عدالت‌محور می‌گذارد و ناچار از تبیین چستی و حقیقت آن است.

اهمیت بحث کمال و حرکت به سمت آن موجب شده تا این مسأله از دیرباز مورد توجه اندیشوران و صاحب‌نظران مکاتب و ادیان مختلف قرار گیرد و در بسیاری از علوم، اعم از فلسفه، اخلاق، عرفان، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، سیاسی و حقوق و... به تناسب اهداف و موضوعات هر علم، جلوه‌هایی از آن سخن به میان آید با این همه پرسش‌هایی در این باره، باز سخن گفتن از بحث کمال، دشوار به نظر می‌رسد؛ زیرا مفهوم کمال و تعیین مصادیق واقعی آن از دیدگاه مکاتب مختلف فکری و فلسفی، متفاوت است و هر یک در این باره براساس جهان‌بینی و مطلوب خود از کمال و ویژگی‌های آن تعریف کرده‌اند.

او هستند. فاصله و جدایی
 بین هیچ موجودی با خداوند
 وجود ندارد و او از هر موجودی به آن‌ها
 نزدیک‌تر است؛ از این روست که خداوند
 برای بیان این حقیقت، در قرآن، از صفت تفضیلی
 «اقرّب» استفاده کرده است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَّمْ
 مَا تَوْسَّوْسُ بِهِ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۶؛ ما
 انسان را آفریدیم و سوسه‌های نفس او را می‌دانیم و ما به او از
 رگ گردن نزدیک‌تریم.

این قرب وجودی، حقیقی و تکوینی است و اکتسابی نیست و از
 این رو، نمی‌توان آن را غایت و مقصد سیر تکاملی انسان دانست.
 منظور ما از قرب خدا، کمالی است اکتسابی که تنها انسان‌های
 شایسته و صالح در پرتوی بندگی خدا و عبادت و پیمودن مسیر
 تکاملی خویش به آن می‌رسند.

تفسیر اول از قرب الهی بر این مدار است که انسان با کامل شدن
 به کمال مطلق نزدیک‌تر می‌گردد؛ چون نهال نورسته‌ای که رفته
 رفته، رشد می‌کند و بر اندازه و طول آن افزوده می‌شود. در این
 رویکرد، خداوند کمال مطلق است و از هر ضعف و کاستی منزّه
 می‌باشد و انسان در آغاز فاقد کمال و سراسر ضعف و نقص است؛
 اما با قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی، رفته رفته، کمالاتی را
 به دست می‌آورد و با افزایش کمالات خویش از تفاوت و فاصله‌ی
 مرتب‌یه‌ی کمالی خویش با کمال مطلق می‌کاهد.

مثلاً در زمینه‌ی علم، خداوند دارای علم مطلق و نامتناهی است و
 هر چه بر علم ما افزوده شود، در ساحت علم به خداوند نزدیک‌تر
 می‌گردیم و شباهت بیشتری به او پیدا می‌کنیم. هم چنین با افزایش
 قدرت‌مان، در زمینه‌ی قدرت به خداوند نزدیک‌تر می‌گردیم. همین
 طور در زمینه‌ی سایر صفات و خصوصیات؛ مثل عفو، بخشش، کرم
 و شجاعت که خداوند نیز واجد آن‌هاست هر چه ما رشد کنیم،
 از فاصله‌ی ما با خداوند کاسته می‌شود و شباهت ما به او بیشتر
 می‌شود.

مسلمان این تفسیر و برداشت از قرب و کمال نهایی فاسد است و با
 بینش توحیدی- که بر اساس آن، تنها خداوند واجد کمالات و عاری
 از هر نقص و عیب است و جز او، هیچ چیز و هیچ کس از خود
 چیزی ندارد و فقر محض است و هر چه دارد از خداوند به او افزوده
 شده- در تفسیر فوق، توهم شده که قدرت و علم ما مستقل از علم
 و قدرت خداوند است و هر چه به آن‌ها افزوده می‌شود، ما به خداوند
 شبیه‌تر می‌گردیم. به واقع، ما با لحاظ استقلال برای خویش، برای
 خداوند شریک قرار می‌دهیم و در استقلال و برخوردار بودن کمالات
 و صفات، خود را هم سطح خداوند می‌دانیم. به علاوه، قربی که در
 آن تفسیر ارائه می‌شود ارتباطی با عبادت ندارد و از طریق عبادت
 حاصل نمی‌گردد، بلکه بیگانه با آن محسوب می‌گردد؛ چون
 پارسایی، خضوع و خشوع در برابر خداوند در جهت نفی استقلال

«هر
 شیئی که دارای
 چند جزء است وقتی همه
 اجزایش در کنار هم قرار گیرند
 «تمام» شده است؛ مثلاً کارخانه‌ی
 سازنده‌ی اتومبیل باید این محصول را تمام
 کند و در اختیار مشتریان خود قرار دهد؛ اما
 «کمال» نوعی تغییر کیفی است که انسان را از
 یک درجه به درجه بالاتر می‌رساند؛ مثلاً جنین که
 در رحم مادر است پس از تولد، تکامل پیدا می‌کند و
 آن‌گاه که بزرگ شده و علم و دانش فرا می‌گیرد به
 کمال بیشتری دست می‌یابد»^۷.

وقتی شیء در جهت افقی به حد آخر خود برسد
 می‌گویند، تمام شد و هنگامی که شیء در جهت عمودی بالا رود
 می‌گویند، کمال یافت. پس وقتی می‌گویند عقل یک نفر کامل
 شده؛ یعنی قبلاً هم عقل داشته؛ اما حال عقلش یک درجه بالاتر
 آمده است.^۸

نسبت کمال و بود

نسبت و رابطه‌ای نیز بین کمال و بود هست در کمال، همیشه نوعی
 «بود» واقعی یا غیر واقعی مطرح است که به فراخور جهان بینی‌ها
 متفاوت است؛ مثلاً وقتی یک هندو به عنوان یک فعل ارزشی،
 غذای کمتری خورده و لذاتی را ترک می‌کند، علت کار خویش را
 بر اساس ادراکاتش (توهم یا استدلال) بر محور نوعی کمال بیان
 می‌کند؛ بدین معنا که وضعیت فعلی خود را نوعی نقص و کمبود
 می‌داند و با معرفی یک مرتبه بالاتر از «بود» و ترسیم وضعیتی
 مطلوب در رابطه با آن، فعل اخلاقی فوق را زمینه و ابزار رسیدن به
 «بود جدید» معرفی کرده، بین آثار و لوازم ناشی از تحقق فعل و
 تحقق وضع مطلوب، نسبت تساوی قائل است.^۹

کمال و قرب الهی:

در زبان شرع، کمال نهایی انسان بر قرب به خدا تطبیق داده شده
 است و منظور از قرب خدای متعال که مطلوب نهایی انسان است و
 باید در اثر حرکت اختیاری خود به آن نایل گردد، کم شدن فاصله‌ی
 زمانی و مکانی نیست؛ زیرا پروردگار متعال آفریننده‌ی زمان و مکان
 و محیط بر همه‌ی زمان‌ها و مکان‌هاست و با هیچ موجودی نسبت
 زمانی و مکانی ندارد:

«وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...»^{۱۰} هر جا باشید او با شماست.

در فرهنگ و حیوانی کم شدن فاصله‌ی زمانی و مکانی، به خودی
 خود، کمالی محسوب نمی‌شود؛ چرا که همه‌ی بندگان و آفریدگان
 خدا برخوردار از قرب تکوینی به خداوند هستند و خداوند متعال
 احاطه‌ی وجودی به آن‌ها دارد و هستی و همه‌ی شؤون وجودی
 موجودات در قبضه‌ی قدرت او و وابسته و نیازمند به اراده و مشیت

انسان و منافی با آن
تفسیر است.

براساس بینش توحیدی هیچ کس از خود چیزی ندارد و نمی‌توان علم، قدرت و سایر کمالات انسان را با خداوند مقایسه کرد؛ نه از آن جهت که کمالات خداوند نامتناهی است، بلکه از آن رو که کمالات ما از سوی خداوند به ما افزوده شده است و هر چه هست از خداوند است. پس وقتی خداوند مرتبه‌ای از علم و سایر کمالات خویش را به ما افزوده کرد، آن مرتبه را نمی‌توان با علم و سایر کمالات او مقایسه کرد؛ چون آن مرتبه نیز از خداوند است. «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَّ اللَّهِ...»^۷؛ آنچه از نعمت‌ها دارید، همه از سوی خداست.

تفسیر دوم مفهوم دوم قرب، عبارت است از قرب اعتباری و تشریفی که معنایی است اکتسابی و قابل انطباق بر کمال نهایی. وقتی انسان به بندگی و اطاعت خداوند پرداخت به مقامی می‌رسد که در پرتوی آن از احترام و منزلت ویژه‌ای در پیشگاه خداوند برخوردار می‌گردد و به مطلوب خود نایل می‌شود و مورد عنایت خاص الهی قرار می‌گیرد و همه‌ی خواست‌ها و دعاهایش به اجابت می‌رسد؛ چنان که خداوند متعال در پایان حدیث قرب النوافل می‌فرماید: «... إِنَّ دَعَائِي أَجِبَتْهُ وَإِنْ سَأَلْتَنِي أُعْطِيْتَهُ»^۸.

در قرآن شریف نیز عنوان تشریفی «مقربین» بر پیشروان مسیر تکاملی انسانی اطلاق شده است: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»^۹؛ و پیشی گیرندگان (به ایمان و جهاد و طاعت)، آن پیشی گیرندگان مقربانند.

گرچه در درستی این قرب تشریفی و اعتباری بحثی نیست؛ اما بحث ما در این جا بحث لفظی و منظور ما یافتن معنای مناسبی برای لفظ «قرب» نیست؛ بلکه منظور ما در این بحث، شناخت هدف نهایی و کمال حقیقی انسان است که حقیقتاً موجب قرب به خداوند می‌گردد و در راستای یک حرکت تکاملی انسان واجد آن می‌گردد تا در پرتوی آن راه کلی و مسیر اصلی تکامل را بشناسیم، نه جایگاه و منزلت اعتباری و عنوان تشریفی که در پی یافتن کمال واقعی حاصل می‌شود. پس باید توجه را به حقیقتی که ورای این تشریف اعتبار نهفته است معطوف داریم.

کار خداوند حکیمانه است و لغو نیست، از این رو وقتی بنده‌ای دارای شایستگی‌ها و ملاک حقیقی گردید به او مقامی تشریفی و اعتباری عنایت می‌کند و بی شک ملاکی که زمینه‌ی دریافت آن مقام اعتباری را فراهم آورده، جنبه‌ی تکوینی دارد و ما تا آن ملاک و کمال واقعی را نشناسیم، نمی‌توانیم برداشت جامعی از مقام قرب داشته باشیم و صرف شناخت مقام تشریفی و اعتباری که بر اساس آن انسان مستجاب الدعوه می‌گردد، ما را به مقام قرب و مراتب سیر معنوی و فراخنای تعالی روح انسان رهنمون نمی‌گردد.

در تفسیر سوم باید گفت شکی نیست که انسان موجودی است مختار که با تلاش، حرکت استکمالی خویش را سامان می‌دهد و در نهایت، به حقیقتی می‌رسد که به آن کمال نهایی و قرب الهی

می‌گویند و

بی تردید وقتی

با حرکت و تلاش

خویش به آن هدف می‌رسد

که از پیش، شناخت لازم به آن

هدف داشته باشد. پس وجود سه

عامل اختیار، تلاش و شناخت نقش اساسی

در رسیدن به کمال نهایی و قرب خدا دارند

و این کمال نهایی که عالی‌ترین کمال انسانی

است و به ساحت معنوی و روحانی وجود انسان

مربوط می‌گردد، مرتبه‌ای است از وجود که در

آن، همه‌ی استعدادها و قابلیت‌های ذاتی، معنوی و

انسانی شخص با سیر و حرکت اختیاری خودش به

فعلیت تام می‌رسند. خواه آن حرکت سریع و برق آسا باشد؛ مانند

بعضی از انبیا و اولیای خدا که از نخستین لحظات دمیده شدن روح

در کالبد ایشان، شروع به سیر تکاملی می‌کردند و در اندک زمانی

به کمالات بزرگی نایل می‌شدند؛ چنان که عیسی بن مریم علیه السلام

در گهواره فرمود: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَأَتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»^{۱۰}؛ من

بنده‌ی خدا هستم که به من کتاب داد و مرا پیامبر قرار داد

و خواه حرکتی متوسط و یا کند، مانند سایر مؤمنان. در مقابل این

حرکت تکاملی، حرکت سقوطی و سیر قهقرایی کافران و منافقان

قرار دارد.

پس سیر معنوی و تکاملی انسان ادراکی و شعورمند و در جهت

فزونی یافتن علم ما به مقام ربوبیت است و مربوط به روح و دل

آدمی است. پس تقرب بیشتر ما به خداوند در گروهی آگاهی و علم

و شهود بیشتر مقام ربوی است.

شرایط مادی فقط نقش فراهم آوردن زمینه‌ی سیر و سلوک را

به عهده دارند و حرکت کمی و کیفی بدن و یا انتقال از مکانی

به مکان دیگر، خود به خود، تأثیری در تکامل انسان ندارد؛ مگر

این که به سیر روحی و معنوی او کمک کند و غیرمستقیم در سیر

تکاملی مؤثر باشد.

وقتی در پرتوی تلاش و شناخت، روح انسان تکامل یافت و به جای

پرداختن به هوس‌ها و انگیزه‌های مادی و حیوانی و پرداختن به

خواسته‌های حیوانی خویش، رشد روحانی و معنوی خود را وجهه‌ی

نظر ساخت، در هر مقطعی از سیر تکاملی خویش احساس تقرب

بیشتری به خداوند می‌کند. از آثار برجسته‌ی این تقرب این است

که از توجه او به لذایذ مادی و شهوات و محبت به ماسوی الله کاسته

می‌شود و تنها، خود را نیازمند خداوند می‌یابد و از حس استقلال

طلبی او کاسته می‌گردد. دریافت الطاف و عنایات الهی، انسان خود

را منقطع از غیر خدا می‌یابد و تنها به خداوند توجه دارد و حریم دل را

از اغیار خالی می‌سازد و چنان محو جمال ربوبی می‌گردد و فاصله‌ای

بین خود و خداوند نمی‌یابد و خود را کاملاً در محضر خداوند و نزدیک

به او می‌یابد که گویی خداوند در برابرش قرار دارد و او حالت کسی

را دارد که مستقیماً کسی را مخاطب خویش می‌سازد و از نزدیک و

بی‌پرده با
او سخن می‌گوید
و متناسب با حالت رهبت
و خوف و یا رجا و شوق وصال
خواسته‌هایش را ذکر می‌کند. (بی
شک چنین حالتی، شعاع بسیار ضعیفی از
قربی است که ما در صدد بیان آن هستیم و
گستره‌ی قرب الهی بسیار فراگیرتر از آن است.)
پس پیشرفت حقیقی انسان و جامعه در قرب الهی
است که عبارت است از سیر علمی که روح در درون
ذات خود به سوی خدا دارد تا به مقامی برسد که خود
را عین تعلق و ارتباط به او بباید و برای خود و هیچ
موجود دیگری استقلالی در ذات و صفات و افعال نبیند
و هیچ پیش آمدی او را از این مشاهده باز ندارد. علوم و مشاهداتی
که در این مسیر برای انسان حاصل می‌شود، بر مرتبه وجودیش
می‌افزاید و تدریجاً جوهر ذاتش را کامل‌تر می‌سازد؛ اما هر قدر
انسان کمتر نیاز خود را به خدا احساس کند و در تدبیر امور و فراهم
کردن اسباب و وسایل زندگی و انجام دادن کارهای بدنی و فکری،
خود را مستقل‌تر بداند و هم چنین هر چه برای اشیای دیگر تأثیر
استقلالی بیشتری قایل باشد، نادان‌تر و ناقص‌تر و از خدا دور‌تر
است. در مقابل، هر قدر خود را به خدا نیازمندتر ببیند و پرده‌های
اسباب را بالاتر بزند و حجاب‌های ظلمانی و نورانی از جلوی چشم
دلش بیشتر برداشته شود، داناتر و کامل‌تر و به خدا نزدیک‌تر
می‌شود تا جایی که نه تنها در افعال و تأثیرات موحد می‌گردد،
بلکه برای صفات و ذوات هم استقلالی نمی‌بیند. این مقامی است
که بندگان شایسته و مخلص و دوستان برگزیده‌ی خدا به آن نایل
می‌شوند و بین ایشان و معبودشان حجابی باقی نمی‌ماند. پس قرب
حقیقی به خدا این است که انسان بباید که با خدا همه چیز دارد
و بی خدا هیچ.

راه درک تعلق وجودی به خداوند

(راه درک مفهوم کمال و قرب الهی)

بشر تنها پس از رسیدن به رشد عقلانی می‌تواند از طریق تلاش
و فعالیت‌های ذهنی و استدلالات عقلی، کم و بیش، از فقر وجودی
خویش آگاه شود و به وجود آفریدگاری پی‌برد که با قدرت و اراده‌ی
خویش جهان را اداره می‌کند. تدریجاً با تکامل عقل و ورزیدگی در
استدلال، آگاهی بیشتری از نیازمندی‌های ریشه‌ای و عدم استقلال
ذاتی خود کسب می‌کند و تدبیر خداوند را نیز منحصر به کارهای
جبری، تکوینی و غیراختیاری نمی‌داند و آن را به حوزه‌ی اختیار
انسان نیز سرایت می‌دهد و در نهایت سیر عقلانی، به عین ربط
بودن وجود خود و سایر موجودات با خداوند علم حصولی پیدا
می‌کند. تا اینجا، در پرتوی استدلالات عقلانی نحوه‌ی تعلق عالم
به اراده‌ی خداوند و عدم استقلال آفریدگان و وابستگی مطلق آن‌ها

به خداوند و اصل تدبیر
الهی و نامتناهی بودن آن
اثبات می‌گردد و از نظر ذهنی مشکل
انسان حل می‌گردد؛ اما این علم حصولی
برای او نتیجه‌ی شهودی به بار نمی‌آورد و باز در
حوزه‌ی رفتار و ایده‌ها و آرمان‌ها و عمل خویشتن و
امکانات، خویش را مستقل می‌پندارد و به واقع، تسلط غرایز،
احساسات و کشش امیال و عواطف غالباً جایی برای ظهور
و تجلی معرفت فطری نمی‌گذارد. مگر این‌که انسان تصمیم
بگیرد جلوی طغیان آن‌ها را بگیرد تا قدری به خویش آید و
راهی در اعماق روان خود باز کند و یک سیر معنوی به سوی حق
آغاز کند؛ یعنی دل خویش را متوجه خدا سازد و با ادامه و تقویت
توجهات قلبی، معرفت فطری خویش را صیقل دهد و خود را به خدا
نزدیک گرداند.

در چنین حالی است که سیر تکاملی انسان به سوی مقصد حقیقی
و مقصود فطری آغاز می‌شود؛ یعنی با اختیار و انتخاب آزاد، تلاشی
آگاهانه برای یافتن ارتباط خود با خداوند انجام می‌دهد و به نیاز و
عجز و ذلت و سرانجام به فقر و فقدان ذاتی خود اعتراف می‌کند
و مملو کات خدا را که به ناحق به خود و دیگران نسبت می‌داد، به
مالک حقیقیش برمی‌گرداند و ردای کبریاپی الهی را مسترد می‌دارد
و این سیر هم‌چنان ادامه می‌یابد تا عبد خالص گردد؛ بنابراین،
می‌توان گفت کمال نهایی انسان، بنده‌ی خالص شدن با مشاهده‌ی
فقر ذاتی خویشتن است و راه رسیدن به آن، بندگی کردن و طالب
خشنودی او بودن است؛ یعنی خواست خدا را جای خواست خود
نهادن: «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى»^{۱۱}؛ بلکه تنها هدفش جلب
رضای پروردگار بزرگ اوست.

انبیای الهی با ارائه‌ی این راه و دعوت به دل‌کنندن از دنیای فانی
و گذرا و باوراندن این‌که دنیا تنها وسیله و ابزاری جهت رسیدن به
کمال و تعالی است، افق‌های تازه و سعادت‌آفرینی را به روی انسان
گشودند تا زمینه‌ی کمالات و از جمله مقام بندگی خداوند را فراهم
سازند و در ورای آگاهی به عدم استقلال خویش و وابستگی به
خداوند، مقام بندگی را باور کنیم و آن مقام به عنوان یک واقعیت
عینی برای ما جلوه‌گر شود و سعی کنیم در اختیار و انتخاب
خویش تابع خداوند گردیم و در مقام عمل نیز بکوشیم که از حریم
بندگی خدا خارج نگردیم.^{۱۲} بی‌شک اگر انسان به صورت فردی
و اجتماعی به این معنا از قرب الهی معرفت پیدا کند و آن را هدف
نهایی زندگی خود قرار دهد و در آن مسیر حرکت کند حیات فردی
و اجتماعی او از ویژگی‌های زیر برخوردار خواهد شد:

۱. انسان و جامعه‌ای که هدف حیات را قرب الی الله از طریق
عبودیت قرار می‌دهد هم ارزش حیات را درک می‌کند و هم جایگاه
حضرت حق و هم موقعیت انبیا و اولیای الهی را و موقعیت خود را
و دیگر انسان‌ها و موجودات دیگر را در جهان هستی درک می‌کند
و هم خود را ملزم می‌داند که در این مسیر (قرب الهی) حرکت و
مجاهدت کند.

۲. این فرد و این جامعه چنانچه گفته شد همه‌ی آن‌چه را که داراست از فیض و رحمت الهی دانسته؛ لذا برای ذات خود و دیگران احترام قایل بوده و حاضر نیست به حقوق خود و دیگران و پروردگارش تعدی و تجاوز نماید و این اولین گام در تحقق پیشرفت عدالت‌محور است.

۳. انسان و جامعه‌ای که به دنبال قرب الهی است و می‌خواهد با تمسک به علم و عمل و توسل به انبیا و ائمه علیهم‌السلام این مسیر را طی کند چیزی به جز تولی و تبری در سر ندارد و این تولی و تبری آنها را بر صراط مستقیم پایدار می‌گرداند؛ لذا آن‌ها به دنبال تغییر صراط مستقیم نیستند بلکه با تمام وجود به صراط مستقیم پای بندند. (مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالَ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) و چون اینان قصد تبدیل و تبدل را ندارند و در مسیر حق قرار می‌گیرند خداوند ابواب فهم را بر روی قلب آنها می‌گشاید و توفیق عمل صالح را نصیبشان می‌کند و آن‌ها را با زیباترین حال نزد خود برمی‌گرداند چنانکه حضرات معصومین این نوع برگشت به سوی خدا را از خداوند درخواست دارند. (نَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشَّهَدَاءِ) ۱۴

ریشه‌ی تمامی ظلم‌ها و عدم درک مفهوم کمال و قرب الهی تمامی ظلم‌ها و عدم درک مفهوم کمال و قرب الهی، از آن‌جا ناشی شده که انسان در این جهان به گونه‌ای آفریده شده که خود و اشیای دیگر را مستقل در وجود می‌پندارد و با توجه به استقلالی که برای خود قایل است، اراده و خواست خود را در برابر اراده‌ی تشریحی خداوند قرار می‌دهد و از اراده‌ی تشریحی خداوند سرباز می‌زند و علم طغیان و مخالفت و گردن‌کشی بر می‌افزاید؛ به این وسیله جهالت خویش را نمایان می‌سازد. در روایتی معصوم به روشنی ریشه‌ی این رفتار را بیان می‌کند و می‌فرماید: «نَاهُمْ بُنْيَةُ عَلَى الْجَهْلِ» ۱۵؛ خدا آفریدگان را بر جهل بنیان کرد.

هم چنین خداوند می‌فرماید: «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» ۱۶؛ همانا او (انسان) ستمگر و نادان است.

(بزرگ‌ترین ستم و ظلم انسان، ظلم به خداست و آن در صورتی است که چیزی که از خداست به خود نسبت دهد و در کنار خداوند برای خود استقلال قایل شود.

پس انسان از روی جهالت، وجود خود را وابسته به خدا نمی‌یابد و هم چنین کمالات خویش را از آن خود می‌بیند و خود را در انجام کارها مستقل می‌شمارد. این استقلال در وجود و آثار وجودی را برای موجودات دیگر نیز قایل می‌شود و پیوسته می‌کوشد که دایره‌ی وجودی خود را توسعه دهد و کمالات بیشتری را واجد گردد و قدرت بر کارهای فزون تری پیدا کند و پایه‌ی استقلال خود را محکم‌تر سازد. در میان ادراکات و میل‌های آگاهانه‌ی او چیزی که

با این «استقلال‌پنداری» منافات داشته باشد وجود ندارد. آری، بزرگ‌ترین گرفتاری انسان و ریشه‌ی همه انحرافات او در عدم درک مقام بندگی خداوند و خودبینی و انانیت است. مشکل او این

است که خود را مستقل و توانمند می‌بیند و بر اساس برخی از روایات، ردای کبریایی الهی را غصب کرده، آن گاه با مستقل پنداشتن خویش، روز به روز، به انحراف و انحطاط خویش می‌افزاید و همه‌ی سعی و تلاش او در خودنمایی و بزرگ‌نمایی خویش است، طبیعی است که در ارضای احساس کاذب بزرگ‌نمایی خویش، توجهی به خداوند و آخرت خویش ندارد و تنها به دنبال پیروی هواهای نفسانی و اعمال خواسته‌های شهوانی و نیز اعمال غضب خویش است و بر این اساس، دل بستگی شدیدی به مادیات و ماسوی الله دارد و به فرموده‌ی قرآن: «وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...» ۱۷؛ و او به پستی گرایید و از هوای نفس پیروی کرد.

رابطه‌ی پیشرفت با نگاه توحیدی با مفهوم عدالت

آن‌چه گذشت بیانگر این است که در نگاه توحیدی معنای واقعی پیشرفت همانا رسیدن به قرب الهی است؛ اما باید این نکته را از نظر دور نگذاشت که رابطه‌ی بین قرب الهی و مفهوم عدالت وجود دارد و از منظر اسلام حیات فردی و اجتماعی در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر هستند. نقش عدالت در هر دو حوزه نیز در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر است، انسان بدون عدالت به حیات فردی که از منظر قرآن حیات طیبه نامیده می‌شود دست پیدا نمی‌کند؛ چرا که انسان دارای قوای مختلف است که توجه به یکی از آن‌ها و بی‌توجهی به قوای دیگر او را در بستر نا متعادل فرو خواهد برد، از منظر قرآنی هیچ قوه‌ای عبث آفریده نشده است و نباید تعطیل شود، بلکه باید در جای مناسب خود در مسیر قرب الهی مورد استفاده قرار گیرد.

از منظر این نگاه توحیدی حیات اجتماعی بدون حیات فردی معنا ندارد و از منظر دیگر جامعه برای خود یک هویت دارد؛ زیرا جمع افراد برابر تک تک افراد نیست و از این رو جامعه خود یک هویت ویژه پیدا می‌کند؛ به بیان دیگر عدل در امور اجتماعی به معنای قرار دادن موجودات در همان جایگاهی است که به لحاظ وجودی شانیت آن را داراست و دادن حق آنها به آنهاست و ظلم به معنای انحراف دادن از موضع و رعایت نکردن حقوق آنهاست؛ لذا عدالت‌خواهی میل به تحقق حقوق است، خدای متعال حقوقی را به مخلوقات اعطا کرده است و این اعطا هم یک اعطای اعتباری و قراردادی نیست بلکه واقعاً یک حق تکوینی را عنایت کرده است؛ خداوند متعال در موجودات ظرفیت رسیدن به کمال و قرب و میل رسیدن به آن قرب را قرار داده است. از سوی دیگر خدای متعال در هر موجودی ظرفیتی برای رشد قرار داده است و این ظرفیت مبدأ پیدایش حق است. اگر موجودات تکامل پیدا نمی‌کردند، حرکت و تغییر نداشتند، دارای شعور و درک و اختیار نبودند، اصلاً مسئله عدالت درباره‌ی آن‌ها

بی معنا بود؛ عدل از آنجایی معنا می‌شود که خدای متعال موجوداتی را آفریده و در آن‌ها درک و شعور و اراده و احساس و مطالباتی قرار داده است و هم چنین ظرفیت رسیدن به آن طلب‌ها را هم در وجودشان نهاده است؛ حال این موجود حق پیدا می‌کند که به این نقطه برسد؛ حقی که خدای متعال در موجودات قرار می‌دهد جدا از هم نیست، یعنی اینطور نیست که خدای متعال موجوداتی آفریده و در هر کدام ظرفیتی قرار داده باشد که ارتباطی با رشد بقیه نداشته باشند. خدای متعال نظامی آفریده است که موجودات آن ظرفیت، استعداد، توانایی و مطالباتی در درونشان هست و در کل، نظام مطالبات و استعدادها هماهنگ است. تمام اجزا و اندام یک موجود زنده میل به شکوفایی دارند و همه هماهنگ با هم رشد می‌کنند. در درون کل عالم هم همین‌طور است؛ ظرفیتی که خدای متعال برای رشد عالم قرار داده است یک ظرفیت هماهنگ است؛ یعنی اگر همه‌ی موجودات به رشد خود برسند، کمال و رشد هماهنگی در عالم اتفاق خواهد افتاد. اگر در نظام عالم جلوی رشد یک موجود گرفته شود در واقع به هماهنگی کل خلقت لطمه وارد می‌شود.

نکته دیگری که در آموزه‌های توحیدی باید به آن توجه داشت این است که موجودات عالم هم عرض آفریده نشده درون یک نظام هستند که دارای ترتب سطوح و ارکان و ترتب طولینند؛ به عنوان مثال قوا و امکاناتی که خداوند در استخدام ما قرار داده است وقتی به رشد خودشان می‌رسند که در استخدام اراده یک مؤمن قرار بگیرند و مؤمن آنها را در مسیر تقرب خدای متعال به کار برد و آن‌ها هم خودشان را در اختیار او قرار بدهند؛ به تعبیر دیگر اگر شما روزی حلال میل کنید و این روزی حلال قوای شما شود و با اندامتان عبادت کنید، آن خوراک و این اندام هم به رشد خودشان می‌رسند؛ این‌طور نیست که رسیدن ما به قرب و کمال مزاحم رسیدن این امکانات باشد، بلکه بالعکس! رشد آن‌ها به این است که در اختیار ما قرار بگیرند، از بستر اراده‌ی ما عبور کنند تا به کمال خودشان برسند؛ کما اینکه کمال ما هم به این است که خدای متعال این امکانات را برای ما بیافریند که با آن عبادت کنیم؛ چشمی که به من داده‌اند هم وسیله‌ی کمال من است و هم استخدام او در مسیر کمال من وسیله‌ی کمال اوست.

اراده‌ی انسان صراط کمال اوست. بنابراین عالم دارای نظامی است که متوازن آفریده شده است؛ استعدادها و ظرفیت‌ها متوازن است؛ یک نظام هماهنگ متعاضد که مکمل یکدیگر هستند.

اگر موجودی از مسیر کمال خود فاصله گرفت یا موجودات دیگر را از مسیر کمال خودشان دور کرد، به کمال کل عالم به اندازه‌ی ممکن و توان خود لطمه زده است؛ به یک موجود که ضربه

زده می‌شود به اندازه‌ی آن به کل عالم ضربه وارد می‌شود، وقتی حق یک موجود سلب شود به رشد کل عالم ضربه وارد می‌آید؛ به بیان دیگر اگر یک میکروب، سلولی از بدن را از بین ببرد به همان اندازه به کل ارگانیزم زنده صدمه زده است هرچند این سلول در یک گوشه‌ای از بافت جزئی ترین عضو باشد.

عدالت یعنی ظهور توحید کوتاه سخن اگر حرکت و رشد و تکامل در عالم نباشند عدالت بی‌معناست. پس آن عدالت و رشدی که برای عالم واقع می‌شود رشد هماهنگ است و غایت این رشد هماهنگ، توسعه نه به مفهوم اصطلاحی رایج بلکه به این معناست که توحید در همه عالم جاری شود. نتیجه این که پیشرفت عدالت‌محور به این است که پرستش و بندگی حق گسترش یابد و انقیاد در مقابل خدای متعال در همه شئون حیات اجتماعی بشر جاری شود که همان جریان قرب و جریان کمال هماهنگ عالم است.

پی‌نوشت

۱. ربک علی نقی امیری، کمال انسان و انسان کامل
۲. شهید مطهری، تکامل اجتماعی انسان، ۱۳
۳. تکاپوگر اندیشه، علامه محمدتقی جعفری، ص ۲۶۷.
- ۴.
۵. سوره حدید، ۳.
۶. سوره ق، ۱۶: اگر به اعضای بدن انسان بنگریم، ملاحظه می‌کنیم که برخی از اعضا نقش اساسی در حیات انسان ندارند؛ مثلاً چشم، گوش و پا دست و پا نقش اساسی در حفظ حیات انسان ندارند و از این جهت اگر این اعضا از بدن انسان جدا شوند، انسان کماکان به حیاتش ادامه می‌دهد. اما بخشی از اعضای بدن انسان نقش اساسی در حیات انسان دارند و در صورتی که از بین بروند، حیات انسان پایان می‌پذیرد. بر این اساس، این اعضا ارتباطی تنگاتنگ با حیات انسان دارند و از هر عضو دیگری به انسان نزدیک‌ترند. با توجه به نکته فوق، گفته می‌شود که رگ کردن (= رگ حیات) از هر عضو دیگری به انسان نزدیک‌تر است. خداوند برای بیان احاطه وجودی خود بر انسان و شدت قرب و نزدیکی بین او انسان می‌فرماید: ما از رگ حیات به انسان نزدیک‌تریم؛ چون وجود انسان از خداست و حیات و هستی او به اراده و مشیت الهی متصل است و به جهت این احاطه وجودی، هیچ فاصله و جدایی بین او و خداوند وجود ندارد.
۷. سوره نحل، ۵۳.
۸. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.
۹. سوره واقعه، ۱۰ - ۱۱.
۱۰. سوره مریم، ۳۰.
۱۱. سوره لیل، ۲۰.
۱۲. برگرفته از فصل نهم کتاب به سوی خودسازی، آیت‌الله مصباح یزدی.
۱۳. سوره احزاب، ۲۳.
۱۴. تکاپوگر اندیشه، علامه محمدتقی جعفری، ص ۲۸۲.
۱۵. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۵.
۱۶. سوره احزاب، ۷۲.
۱۷. سوره اعراف، ۱۷۶.